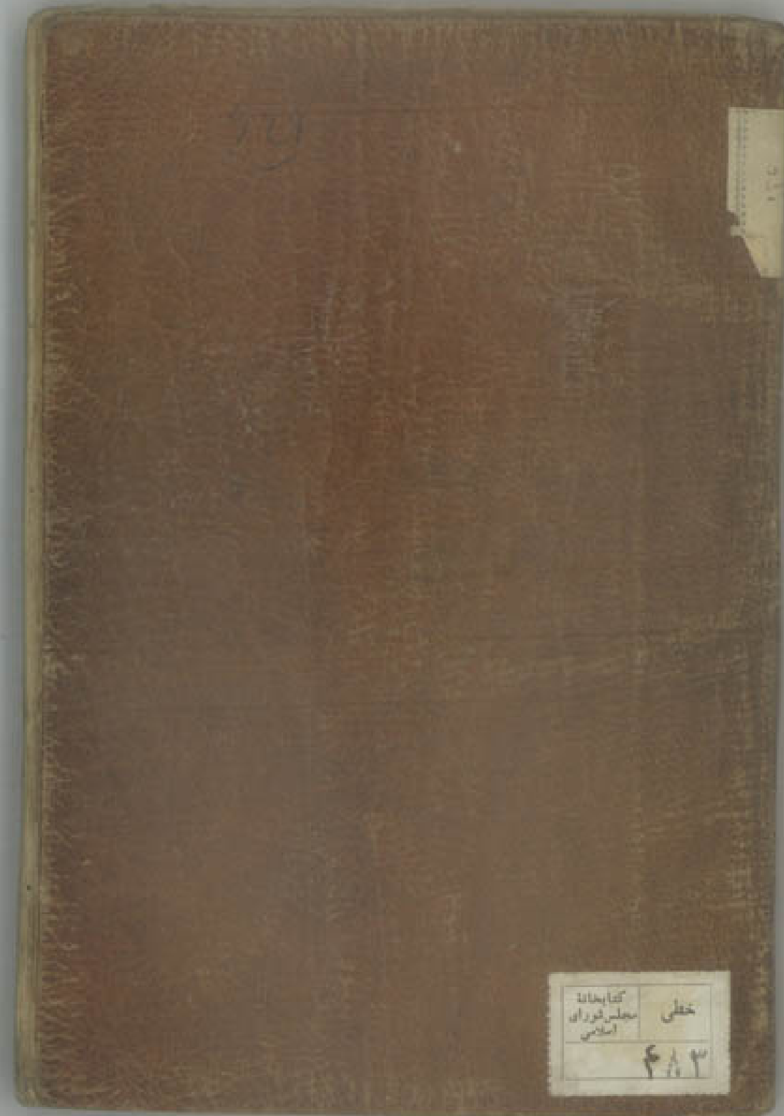
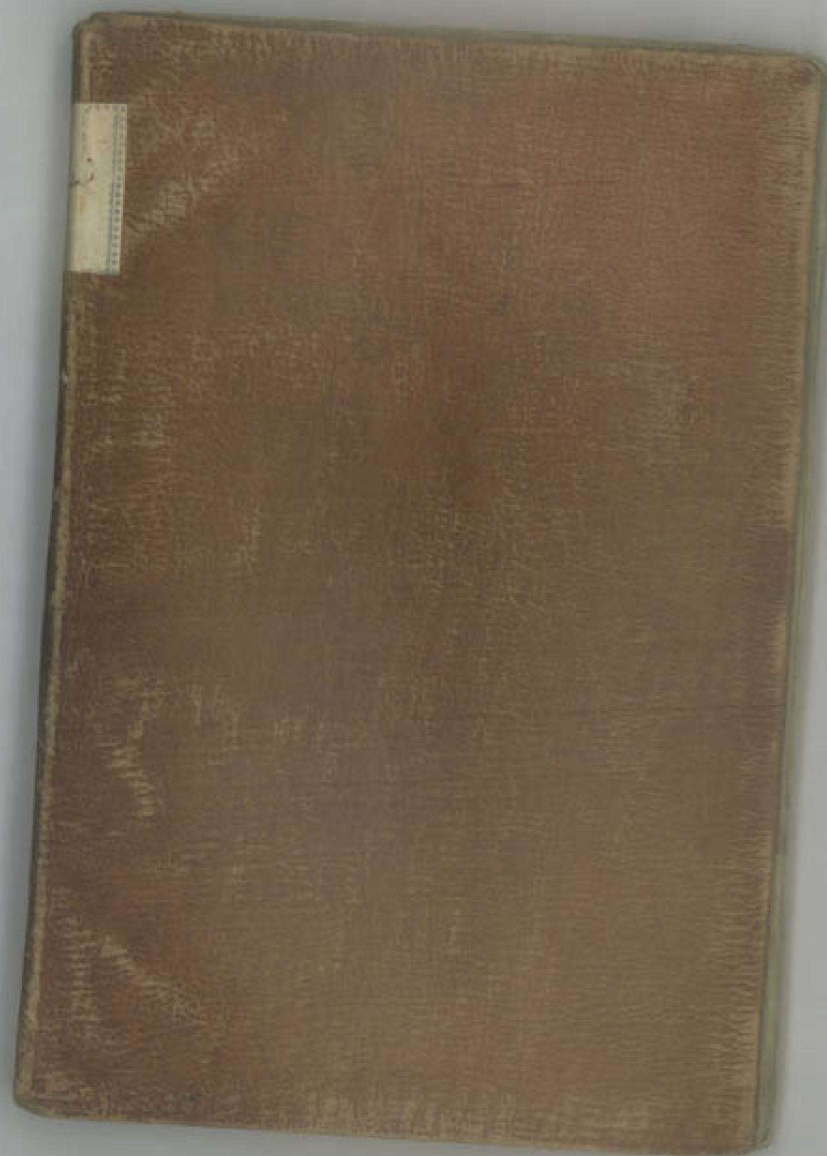
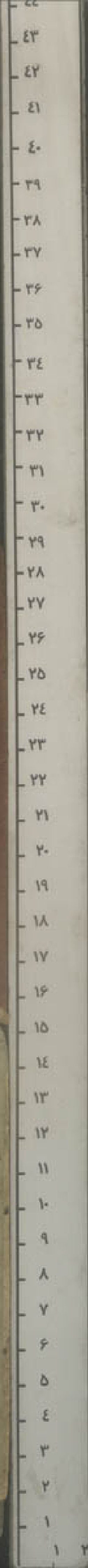

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۴۸۳











هر که اراده سفر داشته باشد نصف اول این سوره را در تاج خود
که عبارت از کلاه باشد یا دستار باشد همراه کند و از زد
و نصف دیگر سوره را بجا نهد بگذارد و از آفات و بلیات سالم و بسلامت مراجعت کند

بسم الله — الرحمن الرحیم
قل هو — الله احد
الله — الصمد
لم و لم — یلد
و لم کفوا — یولد
یکن له
احد

بسم الله الرحمن الرحیم

همی گوید ابونصر فراهی

که در ثنا و لغت ار کماهی

حمد حامده و حمد حاسده ما حرّک

الشمال لنخل الدقیق و تحرّک الشمال

لنخل الدقیق که چون صبیان را پیش از تعلم

لغت عرب رغبتی افتد با اشعار فارسی

چه خوش آمدن شعر مر طبعهای موزون را

غریزیست و تعلم لغت عرب که پایه همه علمهاست

فایدتی را از وی نظم در آوردیم تا بی تکلف یاد گیرند

و چند بیتی

و چند بیتی که ضابط بود هر نوعی از علوم را در آن

قطعها در آوردیم تا بنوشتن و خواندن

این نسخه همه کس را رغبت افتد و چون این مجموع دویست

بیت آمد وی را نصاب الصبیان نام کردیم و بالله

التوفیق و علیه التکلان و بنده ضعیف محمد بن جمال الدین

اصفهانی حسن حاله گوید بعد از آنکه ابیات متفرقه

بنظر آمده بود و از استادان استماع نموده مناسب

مینمود الحاق آن در حواشی نصاب کردن بنا

بر مناسبت معنوی و ملائمت حقیقی آنها در اثنای

این کتاب درج کردم و علامت آن من الفواید

در صدد این ابیات مسطور کردانیده شد تا هیچکس را
در آن اشتباه واقع نشود و اوزان مقطعات را
تحقیق کرده در اول هر قطعه در آورده تا بحر
و وزنش نیز معلوم شود ان شاء الله تعالی

القطعة الاولی فی بحر المتقارب

چو آمد ز تقارب نهی پا درون
بتقطیع وزنش چنین کن برون
فعولن فعولن فعولن فعول

زهی دولت داقلاک وهمون
الست و الله و رحمن خدای

دلیلست و هادی تو کور همتا
ز نور الله رحیم است و غفار آمرزکار
محمد ستوده ورع پارسای
ز بعد نبی دستگیر انام
وصی محمد علی مرتضای
صحابت و یاران آل رسول
الاهل بیت
که اسلام دینست از ایشان بپای
محمد ستوده امین استوار
تبرا ان شاکفت و یا اخدای
خرد را لقب لب و نهیه است و حجی

ذها و ذکا زیرکی عقل دانی

تعب رنج و داء علت و قرح ریش

وجع درد و حمی تب و وبا وام

تعلم بیاموز و اعلم بدان

ترحم ببخشای و استحی ببا

رمل مسدس سما آسمان ارض و غبرا زمین

محل و مکان و معان است جای

سقر دوزخ و نار آتش ولی

چو جنت بهشت آخرت آن سرای

دیه شش تفاح و جد و

فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

شفه لب لسان چه زبان فم دهان

ید و جارحه دست و حلقوم نای

فرس اسب و بغل استر و سرج زین

بعیر اشتر است و جرس چه درای

رجال مرد و مرأة زن و زوج جفت

غنی مالدار است و مسکین گدای

قناة است کاریز و عذب آب خوش

چو ینبوع چشمه حماة آسیای

عفرنا و هیصم چو هرماس شیر

صبر بدو غنم بدح و اندیشه رای

کران عود و بربط و تبرغ رود

و لصنج جنگست و مزمار نای

هدی راستی کذب و فریه دروغ

عفیف و حصور و ورع پارسا

بلد کوره را شهر دان شهر ماه

دکن و تن را طاق دان طاق پای

ثمن چه بها و بهاو شنی

ثبور است ویل و بود ویل وای

عیون شور چشم و بلید است کند

بود لوذعی المعی تیز رای

حنق و حدید و غیّن و حری

سزاوارها کیر و ادخل درای

القطعة الثانیة فی بحر المجتث

صحبتشا زان طبعها شتاب کنند

کز آن سخن همه چون لؤلؤ خوشاب کنند

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

چنین کنند چو تقطیع او صواب کنند

ضیا و نور و سنا روشنی افق چه کران

فتی خفیف و جوان و سبک ثقیل گران

ذهب زر است و حدید آهن و رصاص ارزیز
لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان
نحاس صفر مس و روی آنکه سرب سرب
حلی است زیور و غالی گران رخیص ارزان
جیاد و سیف و حسام است و عضب و صارم تیغ
مجن و جنه سپر هم کمان و قوس کمان
عصا و یلب جوشن است و درع زره
وهق کمند و کلی نصل و معبل پیکان
هدف نشانه غرض هم خبیر هکرات
وتر زه آمد و معراض تیر کژ میدان

حلی

وهق

معراض

عجاج و نقع و قتام و هباء و هبو غبار
کلوم خستگی و صوت عراک و مره توان
حشاشه باقی جان و عراضه راه آورد
قراضه ریزه زر و ربح سود و خسر زیان
یغوث و نسر و یعوق است و بعل و ود و عزی
سواع و لات و مناة است نامهای بتان
صنم بت است و نصب آن بتی که از سنگ است
وثن بت و وثنی بت پرست و آل گمان
چو عود و شارف و ناب و ثلب ناقه پیر
افیل و حاشیه و حشو اشتران جوان

القطعة الثالثة في بحر الرمل

نیست چون بحر رمل بحری دگر بر اتفاق
بیش باشد طبعها را سوی نظمش اشتیاق

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
شاد باش ای مفخر اهل خراسان و عراق

جید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر
ثوب جامه رزق روزی زاد توشه باب در

کوّه روزن غرفه دروازه است و سده شکاه
سکّه کوچه درب دروازه است و مهر بهکده

عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه رمل ریگ

حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر
کوّه روزن کنز گنج و سمه ترب خاک

دگه دکان سده درگه سکّه کوی و باب در
ذئب و سرحان سپید گرگ و سمع بچش فاره

حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر
عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر موی

مخ مغز و شحم پیه و اذن گوش اطروش کر
هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز و لیل

غیظ خشم و ضحک خنده حک خارش نقب کو
شارق و شمس و ذکا و یوح و بیضا آفتاب

لسام وتن وعسجد وعقیان وعین نضر زر

ثنای صحبت قبلد بوسه مکلم زبن خدن دوست

زوج شوی و زوجه زن غرهات ست وفحل نر

حنطه گندم دخن ارزن خبز نان ولحم گوشت

اصل بیخ وفرع شاخ وبذر تخم وقطف بر

لجه وداما ویم وبحر دریا قعر ته

فیل پیل وبق پشه ظبی وحمار آهو وخر

بز جامه ستر پرده رقعه پاره رث کهن

الطهاره ابدستدان والبطانه آستر

شنشنه هجیر وشیمه دیدن ودأب خوی

غیث باران ثلج برف وثاد نم مبلول تر

زبره دان یکپاره آهن کره دان یکپاره نان

جذوه دان یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر

شط وشاطی عدوه جلهه عیفه وساحل کنار

معبر آنچه بگذرانند معبر آنجای گذر

خمع واطلس شینه ناو اوس باشد نام گرگ

رض وعجوه نام خرما شرق میدان نام خود

القطعة الرابعة في بحر المجتث

زهی طراوت و بیتکلف همیشه بهار

قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

تو بحر مجتث این بحر دان و کن تکرار

فری جبه و کم آستین و میت دستار

چو ذیل دامن جامه است و تکه بند ازار

قطاب جیب و سراویل ازار و خف موزه

عتاد ساز و دروه و حجر پای نام ...

مدینه و بلد و مصر شهر و سور و ...

چنانکه معرکه لشکرگه است و حصن حصار

صحیفه نامه قلم خامه دان و سکین کارد

خیاط و مخیط سوزن چو خرز و شتو فار

لبیب عاقل و غمر و غبی و غافل کول

شقیق آذر و کید و رفیق و صاحب یار

حدیقه باغ و خشب چوب و خوخ شفتالو

سفرجل آبی و تفاح سیب و رمان نار

احد یکی عشره ده مائه صد و اثنان دو

ثلاث و خمس سه و پنج اربع است چهار

و انک سته و سبعه ثمانیه تسعه

شش است و هفت دگر هشت و نه چو الف هزار

چو بیست عشرین دیگر بدان ثلثین سی

چو اربعین چهل و پنجهش تو خمسین دار

چو شصت ستین هفتاد باز سبعین است
دگر ثمانین و تسعین نود البته مدار
چنانکه ابکم و حقس اخرس است و اشجع مار
بطین بزرگ شکم باشد و حزین غمگین
بشیر مژده دهنده حمیر جمع حمار
فراق و بین جدائی بود فرار گریز
کلام و نطق سخن دان هلاک و فوت بوار
عقور کلب گزنده جمل شتر باشد
شتا است فصل زمستان ربیع فصل بهار
الفصل عقار و قهوه و راح و مدام و قرقف

کمی دلاور و فارس سوار و صید شکار
غرب بید است و صنوبر خلاف و ناژ و نوند
جذع نخل چما و فرصاد توت و دلب چنار
ورق چه برگ درخت است غصن شاخ درخت
جو دوحه بیخ درخت و ثغام اسفیدار
نمد لباده بود مال پر نهاده لبد
پلاس حلس و درخت و دمن و آب نقار
شمامه عطر بود بوی و بویان جونه
بیت قص تو ما و ورد و گلاب شمار
جو طلح و خمط درختان خار با میوه است

چو اثل شوره گز و شوک خار و سِدْ کُنار

تصافح است گرفتن چه دست یکدیگر

تعانق است گرفتن کنار و حجر کنار

دخیص شسته دَنین شوخگن بری پرهام

ذَلول رام و وسن خفتن و یقظ بیدار

عوان ثیب کالم عروب شوهر دوست

قرام پرده بابیک و تکذب بیداد ار

مُراح جای شتر مربض است جای غنم

کناس دان وجاذان آهو و کفتار

قصیم دان جو جر معلف آخور و آری

علیقه توبره نثوار و جره جز نشوار

القطعة الخامسة في بحر المجتث

قریب و رکن و حمیم است خویش و ابن پسر

ولید و طفل بچه ام و والده مادر

رحم قرابت و زهدان بود ختن داماد

چنانکه صهر خسر والد و ابستید در

نکاح ساله و حفی مهربان خفی پنهان

جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر

ملک فرشته فلک چرخ و مشتری برجیس

شهاب کوکب و دری و نجم دان اختر

فلق سپیده شفق روشنی در اول شب

ربیبه دختر زن بنت وابنه دان دختر

حمل بره بقر و ثور گاو و عجل بچش

مهاة زهره طلال و کبد سپهر و جگر

بعید دور و دو درا امام پیش و وسط

میانه و وسط میان تحت زیر و فوق زبر

علاة سندان و فطیس پتک و منفخ دم

قدوم و منحت تیشه خصین و فاس تبر

سوار دست برنجن چو پای دان خلخال

وشاح و عقد حمائل رعاث و تاج افسر

بنی نخستین و ثانی دوم اخیر پسین

نقیض اولی اخری اخاست دیگر

قمیص کرته و یلمق قبا و دیطر دگو

نصیف همچو خمار است مقنعه معجر

اجاج تلخ و تفه بی مزه است و مالح شور

فرات و عذب و ذنیب و اصف موی زغب

شراره خذره بود مارج و شواظ و لهب

زبانه فخم چو انگشت رماد خاکستر

عجین خمیر و دقیق آرد و نخاله سبوس

ادام نانخورش و قند و سکر است شکر

حذام تنك وثفر پاردم لجام لگام

عنان دوال وی وسنطق و نطاق کمر

دکا ذو کتن بود کنه وصیرفی صراف

شوق سهند وحدا دوقین آهنکر

شفا جرف لب وادی وهاد افتاده

جهد جو وجهد شطر است سوی وقلب چرس

بکیم کنك ودد یعه سیله مرجل دیك

ندیف پنبه زننده شناس وقید خط

القطعة الثامنة فی بحر الرمل

فرخ وفروج ست جوجه بیضه تخم مرغ جوجه

۱۵ ای که چشم شوخت از مستی دل وعقلم ربود   تیر دیبا سیتضر ذکر لیت کفتی سود

چون عنب انکور وتین انجیر وکمثری امرود

اصفر وفاقع چو زرد است احمر وقانی سرخ

هست اخضر سبز وواضح روشن وازرق کبود

جندل وصخر وحجر چون جلمد وجلمود سنك

هست حصبا سنکریزه وادی آب رود

جود فیض وجود بخشش جوده نیکی جوده تك

وعظ ومیثاق وتحیت پند وپیمان ودرود

غبن در زرها زیان وغبن در رایها

چون عنادان بی نیازی وحمد تخونی زرود

ظهر داید حی زنده دبر دو شابت وبن

دبن شیره طمع امید

حلو شیرین مر تلخ

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن   چونکه دانستی دمل داننا دبار ای کاجود

ثوم سیر و جلجلان کشنیج چون حمص نخود

هاویه دان و جهنم دوزخ و غساق دیم

دود کرم و دخ نحاس است و دخان نجوم

ترس و جوب و فرض و مجن جنه باشد سپر

است و ربع و نجوه بالا چون صبب باشد فرود

فول باشد باقلا و ذره ارزن سلت جو

پس عدس دان دانجو ماش و حمص حب نخود

دارزبانج بادیان سك بوی خوش اذخر فریه

نثر و شتی پراکنده شمل مجموع کرد

تاجر آن سالار بازرکان و فاجر بدکار

چه دل ز پرده عشاق برکشد آهنک | بیحر مجتث بخوان غزل به نغمه و چنک

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن | بکوی تا شودت عقل دانش و فرهنک

صاعد آنمردی که بالا میرود هابط فرود

القطعة الرابعة في بحر المجتث وقد مضى ذكره

سعال سرفه و سرعت شتاب و لبث درنک

قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنک

هلال ماه نو است و قمر مه و قمرا ماه

شعاع او زهر و صبغ چه شکوفه و رنک

اشج شکسته سر و جید ریش و اقرع کل

اشل و اقطع بیدست دان و اعرج لنک

قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار

چو فهد دب و نمر یوز دان و خرس پلنک

غراب زاغ و هزار است عندلیب و کمیت

دلم چامه و کرکی کوتر است و کلنک

قصب نی آمد و طرفا کز و یا عد غو

حنان کر ثعبان و تمساح اژدها و نهنک

فقاهت دانش و کافی بسند و طبع منش

ذلیل خوار و عزیز ارجمند و قصد آهنک

قسامه یمین سوکند دان هنب صدیث اش

ابل شتر مقناطیس دان تو نوعی سنک

خطاب و خطبه و یثرب مدینه ام القری

حوبکه مکر شناس و صفا و مروه دو سنک

جدید و غض و قشیب و بدیع تازه و نو

شر بحر همچو حنیه کمان و مقاتله جنک

حمی و دوق ترع و دو ضد مغز ادشنا

وطر حاجت و صلح آشتی خصومت جنک

سو تویت و جشیش و جلیس بلغور ش

جنب طعام دوشت است و حول چیر نک

قها دبان تهی فوج و حزب و ثله کروه

سبات خواب و شقایق لاله و دو رنک

ذکیت زیرک و نحریر و حبر دانشمند

ادیب دا ادب آموزدان ادب فرهنک

القطعة الثامنة فی بحر المتقارب المذکور

تراب و دغام و ثری خاک و طین گل

وطن جایگه کردم دذ و ربع منزل

ده اسپند و تاختن هر یکی را

بتی تیب نامی است و شین نیز شکل

مجلی مصلی مسلی و تالی

چو مرتاح و عاطف حظی و مؤمل

لطیم و سکیت ای به حاجت عرق خو

فؤاد است قلب و جنان و حشا دل

بدین ده دوی دیگر الحاق میکن

یکی هست

یکی هست قاشو و دیگر چه فیکل

(red) زاد الله

امام هدی مفخر دین فراهی

ز اسماء اسبان نگفتت فیکل

مشکل را

تو صفرا چو عوجا کمان و دیگر

تو مقبض چو مقوس را

مذکی شمر همچو مذبوح بسمل

بهیم است و مصمت حصانا نام اسبان

لطیم اسم را

شتر قرح و مفرح قلوص است قرمل

جا و یل را

حصان اسب نر دان و حجر ماده یان

اسب نر باشد و حجر ضد ش را

بود مهر کره شتر بچه قرمل

مهر

لبن خشت خام است و آجر چه پخته

عسر ضد آسان عویص مشکل
عود است شکن آبنوس صندل
اسیف است غمگین نحیف بیدل
خانه چو صفر او عوجا کمان دان
زباله چو سوزن چو با اوست سجل

القطعة التاسعة في بحر المتقارب المذكور

ثمر میوه حب دانه و تبن کاه
طریق و سبیل و صراط است راه
صبی کودک و شیخ خواجه نفس
دم و جند و جیش است عسکر سپاه

عرض خواسته طارف و تالدش
نوش بالحن دان و فاسد تباه
غد و امس عکسند فردا و دی
چو ابیض سفید است و اسود سیاه
ذنوب است و غرب است و سجل است دلو
رکیه است و بئر و قلیب است چاه
حطب هیزم است و ضرام و حصب
فروهینه عشب و کلا دان گیا
حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد
خطا جرم و ذنب است عصیان گناه

مناص مفر جای بگریختن
ملاذ و معاذ است و ملجا پناه
حکم داور و محکمه جای او
ولی بیّنه همچو شاهد گواه
ذهاب و مجیء رفتن و آمدن
سیاحت گشتن سباحت شنا
غدو و مسا بامدادست و شام
عشا وقت خفتن صباحت سنا نیز
قعیده حلیله ظعینه ربض
زن و بعل شوهر دنیه کلاه

القطعة العاشرة فی بحر الخفیف

خوشتر از بحرها است بحر خفیف
وزن او اصل مثنوی لطیف
فاعلاتن مفاعلن فعلن
کل شیء من الظریف ظریف
من و عن از الی و حتی تا
این کو کیف چون ام و او یا
هفده حرف جر بود میدان یقین
کاندرین یک بیت آدم جمله را
با و تا و کاف و لام و واو و منذ و مذ خلا

رُبَّ حاشا مِن علی عن عدا حتی الی

فی دَر تَ و علی بَر و کَ چند

نحن ما اِنّنا و اِنّا ما

أنتم و کم شما و ذا این مرد

أنتَ تو أنتِ زن و لی تنها

إن و لو کَ متی کی و لا نه

أینما همچو حیثما هر جا

فَ پس و قبل پیش و بعد پس

لِمَ و لِمَه اِلنا ما ذا

صه مگو مه مکن دع و ذر مان

لو و لما

لو و لمّا اند و هلم بیا

غیر خیر قط هرگز ایضاً نیز

رُبَّ و رُبّما و رُبَّ بسا

منذ و مُذ از زمان باز است

آیها وای بر دور شو بعدا

تلک آن زن چو ذلک آن مرد

ثَمَّ آنجا و هٰهنا اینجا

أجل و جیر بلی آری

لن و لکن نه و الی بیا

ذی و هٰذی و هٰذه این زن

مرد اذا ودوست باهنا

تلك آن زن چو ذلك هست آن مرد

حتى بشتاب چون تعال بيا

مرفد وصحن ورفد عف قدح

طرفه زيبا قبيح نازيبا

انا چون انتى وانى من

ماچه وچيست من كه ومع با

مهلا آهسته باش وواها خوش

قلما اندكا ونج نيكا

نجا اميد وكرانست سوع وحل وجواز

دوالى ونصفت عدل وصوت فبحس آواز

حضيض وغار وغور است هجل وهدة نشيب

يفاع ودروه وتل است نجد وهضب فراز

طعام خوردن فحل نر وملح نمك

ارز برنج ومرق شوربا قلو لاغا د

قصيد مغز ستبر است وراد مغز تنك

قديد تاق وسمين فربه وطويل دراز

مخيض دوغ ولبن شير وكزبره كشنيز

كراع پاچه جبن وبصل پنير وپياز

سمید و درمک نان سپید و خل سرکه
رغیف گرده و بدایت و ابتدا آغاز
قطیع دان رمه جدی و عناق بزغاله
چنانکه معز بود ضان میش و تیس نهاز
ابو الملیح چکاوک و راست قبره نام
چو نسر کرکس و چون صقر چرغ و بازی باز
صغیر خرد و حبادی شواظ و مخلب چنگ
حدید تیره و مس چه فسان مقطع کارد
تکرغب و وضو آبدست و نیت عزم
بنیه قبله بود کعبه چون صلوة نماز

عطاس عطسه عجف لاغری جذام خوره
جبان و هاع و هدان بیدل و تبجح ناز
زنیم سنده عی نیز هم بذی بیشرم
رسیل همره و بعل زن و نجی همراز
کلیم هم سخن است و حریف همپیشه
قرین ندیم بود همدم و شریک انباز
همچو مقعد تنواز
اکیل همخور و همکاسه و سمی همنام
رفیق یار و موافق عشیر چه همساز
علانیه علن و جهر آشکاره بود
ضمیر و فکر چه اندیشه سر و نجوی راز

وشل ثمد غدق و ضحل و سلسل و عجم

چو فیح و غیل و علل آب دان شریک انباز

قسیم و عطریف و حلاحل سید دان و همام

مهتر است و دست صید و شیء چیز و اسم نام

عقوه ساحت مکاد و قول گفت و فعل کرد

حارس حافظ نگهبان

جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام

لون رنگ و ریح بوی و باد و غیم و غین میغ

نوم خواب و مشی رفتن بعید و دی خطوه کام

زبیل سبد دهن روغن قطن پنبه صوف پشم

کوز کوزه

کوز کوزه قصعه کاسه قدح دیک و کاس جام

لفت شلغم بقل تره زرع کشت و ریع دخل

کدس خرمن حزمه دسته صعب و آنقد تند رام

ثغر و سن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست

خد رخ و جوف اندرون ضیق و ضنک تنگی کام

آدمی انسی و انسان مردم و جنی پری

اجر مزد و رشوه پاره غرم تاوان دین وام

اصبع انگشت است لیک ابهام انگشت شست

با نسبابه است و وسطی بنصر و خنصر تمام

سقم بیماری و صحت تندرستی تیر کین

قیح و دم دیم است خون القلب فی التی خام

عام و حول و حجه سال و اسبوع هفته شهر ماه

سبت شنبه جمعه آدینه حبالة پای دام

حین هنگام آنا اکنون و جدید آن روز نو

غدوه بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام

چون احد یکشنبه و اثنین و ثلثا اربعا

هست دوشنبه سه شنبه چهارشنبه والسلام

پنجشنبه شد خمیس و قرن سی سال درست

بضع از سه تا به نه مر فرد ها را ساز نام

طل و دیمه نم و باران ساحه باران سخت

جنة المأوی و فردوس بهشت و دار السلام

کحل و قیفال و ابطی و اسیلم باسلیق

فصد این رگها کنند مردم همیشه والسلام

مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر

شعیر جو صبره و کان توده است و حاش و غیر

غضنفر و اسد و لیث حادث و دلهاث

هزبر و قسوره و جیئل است ضیغم شیر

رقاد و هجعه خفتن سهاد بیداری بیخوابی

بدول و باذل و مانح سخی و شجعان سیر

حدب چو دابه وبچه دبوه بالادان

چنانکه صاع وصبوح وحدر باشد زیر

عوج کجی و جز زبیگاه وامت بلند

خبار نرم واخاذه غدیر وقاع گوش

بصم وعتب ودنب چهارم فتراست

اینها همه جست فرجهای شتر

در بحر هزج زحاف بسیار آید

وین وزن بحر ترانه درکار آید

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع

تقطیع کنی همه پدیدار آید

نه جفت نبی که پاک بودند همه

با عایشه وخدیجه محترمه

با ام حبیبه حفصه بوده وزینب

میمونه صفیه سوده ام سلمه

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است

پس طیب وطاهر از ره تعظیم است

با فاطمه ورقیه ام کلثوم

زینب شمر ادیوا سر تعلیم است

نامهای چارده معصوم در یک بیت من

گفته خواهم تا بماند یادگار اندر زمن

مصطفی و سر محمد مرتضی و سر علی

جعفر و موسی و زهرا یک حسین و دو حسن

چون پرسم از مضارع اخرب تا روان

تقطیع او چنین کن در حال در زمان

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

ای چهره از جمال تو خورشید آسمان

مولی دوازده است نبی را یکی نبه

دیگر فضاله آنکه نه بیعت و نه هبه

ثوبان و رباح و صالح و معتم یسار و زید

بود انفع و ضمیره کبشه موهبه

نور و حج و انفال و مدینی صیدان

بالبرکن و دلزلنا حزاب همان

پنج اولی قد سمع و رعد و حدید

فتح و یس و شر و نصر و دهر و رحمن

از مکی نخست ابن کثیر است امام
نافع ز مدینه ابن عامر از شام
از بصره ابو عمرو علا دارد نام
عاصم چو علی و حمزه از کوفه تمام

بشکست ز اعجاز نبی مرسل
آیات نبی قاعده لات و هبل
سوره صد و چارده است و آن را ز آنک
جامع صد و چارده استاد دوی جمل

القطعه

ز خیبر ستد مصطفی هفت قلعه
خدایش بداد آنچنان ملک سالم چو دادش
کتیبه بدو ناعم و شق و آنکه
غموص و نطاة و سطیح و سلالم قموص او

خشن و لا دغت و اعیانی
خندی و ممدو حکاک
تا حسن و رخو و کاسر و ضاغط
و آن منفتح کن و عضل شد چاک

ضربان و ثقیل و ثاقب باز

وان سلی که او اشا صلا

یگان یگان شمر ابجد بحرف تا حطی

چنانکه از کلمن عشر تا سعفص

ولیک از قرشت تا ضظغ بود صد

دلا ز حساب جمل شد تمام مختصر

چو از بحر هزج خرم شود دل

شود آسایش جانها بحاصل

مفاعیلن

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

چنین تقطیع کردش مرد عاقل

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه

شباط و آذار و نیسان و ایار است

حزیران و تموز و آب و ایلول

نگهدارش که از من یادگار است

هزج را کی تمام ارکان همیخواهی از من که

بگیر این وزن را یا دو بکن این تقطیع را از بر

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

زهی با فر یزدانی زهی داماد پیغمبر

ز فروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید

بسان خرداد و تیر آنگه که مرداد ت همی آید

پس از شهریور و مهر و آبان آذر و دی دان

چو بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

محرم چو گذشتی چه بود ماه صفر

دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر

رجبست از پی شعبان رمضان و شوال

پس بذی القعده و ذی الحجه بکن نیک نظر

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار

زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

وانگاه باسب و گوسفند است حساب

حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

سیچقان و اود و بارس میدان تو

چون توشقان و لوی و یلان کت

یونت و قوی و بیچین تخاقو ییل

ایت و تنکوز سال تکاکت

حمل و عقرب است با بهرام

قوس و حوت است مشتری را دام

ثور و میزان چو خانهٔ زهره است

مر زحل راست جدی و دلو مقام

سیر جوزا و خوشه مه سرطان

خانهٔ آفتاب شیر مدام

رمزکی گفتم از نجوم ترا

تا بیاموزیش تمام تمام

ثور جوزا سی و دو سی و یکست

حمل و ثور و شیر با پنج و بیش [?]

دلو و میزان و حوت و عقرب سی

بیست و نه قوس و جدی یک و بیش

لا و لا لب لا و لا لا اشی مه است

لل کط و کط لل شهور کو ته است

هفت کوکب که هست عالم را

دد عالم

کاه از ایشان نظام وگاه خلل

قمر است وعطارد وزهره

شمس ومریخ ومشتری وزحل

کواکب صد وتیر وناهید دان

چو خورشید وبهرام برجیس کیوان

آفریننده پری وملک

دانکه هفت آفرید چرخ فلک

بر یکم ماه وبر دوم تیر است

بازناهید

باز ناهید ودر سیم میر است

شمس بر چرخ چارمست مدام

همچو بر چرخ پنجمین بهرام

ششمین چرخ مشتری آدان

هفتمین چرخ منزل کیوان

برجها دیدم که از مشرق بر آوردند سر

جمله در تسبیح ودر تهلیل حی لایموت

چون حمل چون ثور چون جوزا وسرطان واسد

سنبله میزان وعقرب قوس جدی ودلو وحوت

از حمل صفر الف ز ثور نشان
ب ز جوزا و ج از سرطان
از اسد د دان و سنبله ه
و ز میزان شناس عقرب ز
قوس ح ط نشان جدی نهاد
دلوی یا الف بماهی داد

چون بدانستی از بروج رقم
رقم اختران بباید هم

آخرین

آخرین حرف نام هر اختر
رقمش می‌نگار در دفتر
همچو از شمس س و ر از قمر
بر همین کن قیاس پنج دگر

هفت روزی بخش باشد از مهی
زو جدا کن تا نیابی هیچ رنج
سه و پنج و سیزده با شانزده
بیست و یک با بیست و چار و بیست و پنج

هشت وحدت در تناقض شرط دان
وحدت موضوع و محمول و زمان
جزو و کل و قوت و فعل است و شرط
هفتم و هشتم اضافه با مکان

هر چه از ماه شد مثنی کن
پنج دیگر فزای بر سر آن
پنج اول بنه ز وضع شمس
در توالی تو جای ماه بدان
تا ببینی که آفتاب دروست

ابتدا کن و پنج پنج بمان
هر کجا پنج آخرین باشد
ماه آنجا بود حقیقت دان

هر دو ز ماه سیزده تعیین کن
بر بیت و شش زیاده بر تخمین کن
هر بیست و چهار از موضع خورشید ده
میدان درجات مدار تعیین کن

تسع و جذع سن کاو است و آنکه

ثنی و رباعی سدیس است و صالغ

مخاض و لبون است و حقه جذع پس

ثنی و رباعی سدیس است و بازل

پس مخلف و بعد سه سال نیز

شود عود و از قوه حمل عاطل

جذع دان ثنی پس رباعی سدیس

پس آنگاه صالغ ز اسنان غنام

تو حولی و جذع دان ثنی پس رباعی

پس آنگاه قارح ز اسنان اسبان

ده نام لازم آمد تا خوب خوب شد

هر نام را از آن بطلب دی چهار چیز

خرد و کلان و گرد و بلند و دراز باد

باریک و تنگ و سرخ و سفید و سیاه نیز

جمله ما آنچه در یک بیت منظوم آمده است

بشنوی خواجه نظام الملک مولانا حسن

شرط و تفسیر و تعجب مدت و نفی و جنس

مصدر و جحد و صلت تفخیم و استفهام من

انچه فرمود مصطفی و نکرد

پنج بود ای برادر اندر یاب

خنده و برو البن و اذان

وام دادن طهارت نانی خوب

دانو

ده و دو چیز بجا آر روز عاشورا

خدا شود ز تو راضی و هم رسول خدا

عبادت

عبادت و صدقه صوم و سرمه کرد و سوال

زیارت و صلت و صد خلق و غسل و بکا

هشت حرفست آنکه اندر فارسی نایند همین

تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف

بشنو اکنون تا کدامست آن حروف و یاد گیر

ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

اشعر و عمر و حمیر و کهلان

مذ و انمار و عامله ز سباست

ز روی جسد هفتاد و یکی دم سیماب
چل و شش است و ارزیز سی و هشت شمار
ذهب صد است و سرب پنجه و نه آهن چل
برنج و مس چل و پنج است نقره پنجه و چار

نه فلز مستوی الحجم را چون برکشی
اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه
زر و لیکن زیبق الم اسرب دهن ارزیز حل
فضه نبا آهن نکی مس فش شبه مه دوی ماه

کتف شانه معا روده عضله بازو بیه آهان
زمجی و زمکی دنبه مرغ و شواء بریان
جمجم کبتی بکم گنگی عرج لنگی بلید کولی
علیم و عالم و علام دانا و آسی پژمان
سحاب و عارض و مزن و غمام ابر است و طل نما
حیا و وابل و وسمی و مدرار و مطر باران
ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنکه
شتا و صیف بی‌شبهه زمستان و تابستان
عدو و خصم دشمن دان حذار و خوف ترسیدن

حصه ل

وثاق و نکل بند آمد حصین و سجن چه زندان

آبی سرکش بطی کاهل طری تازه جنی چیده

خزی رسوا دنی ناکس ضنی لاغر بهی تابان

سغب عرش و طوی و جوع مصدها و ثغا آروی

بکی بغبان و بهر غزبان سیم طیان نکرخون

کلف عشق و صلف لاف و سنه سال و انین ناله

حذر خاشع فزع خائف قلوها قبچل ترسان

تقی متقی پرهیزکار و عبقری نیکو

سفن سوهان کدر تیره خذیره سد حران

وتد میخ و وصب رنج و الم درد و جوی سوزش

اقط بنود و اما روشق بد خوش کریان

خضر بارد شیم سرد و سخین گرم و حزین غمگین

فرح شادی و مسرور شاد و جذلان و فرح شادان

صغر خردی کبر پیری فلز کانی سمج ناخوش

ذنب دنب و لعب بازی طلب جستن خبب دوان

عناد جنگ و سنا رفعت جلا آن نفی و بکا گریه

جنف میل و خفر شرم و صیاح است اصخاب و فغان

عرین غیل و غابه و غیضه و ایک و شری بیشه

زبد کف و سنین قحط و مطاثه حبل البنان

تنوفه مهمه و فیفا فلاة و سبسب بیدا

چوب عود و بار آت و لوح تخته کتان

غمص چون عمره بعره ذفل و اشک و ثلک و کمد

چو مادن نومه بنی و براجم بند انکشتان

نتن گندیده و نکهت بخر بوی دهان باشد

صنان و دفر گند بغل نخع آب بینی دان

چیستان

لغز و احجیه چیستان دان سمر اسطوره افسانه

خرف فرتوت کره گوی نیز مجن صولجان چوگان

طور و جبل طاغ و علم کوه هست حادر پاسبان

طرم و عسل آری و ضرب شهد اشک و مجان رایگان

میزان ترازو و حمل بار و وقر خرواری بو

فلک و سفینه جاریه کشتی شراع بادبان

لوح و سکان دو جوهر و ملاح آن پوخالی

شامخ بلند و قلّه سر معراج و سلّم نردبان

جسم و جسد شخص و طلل جو آ و جثمان بدن

جثمان

تن ذات هستی کون بودن روح نفس و مهجه جان

سنّور و قطّ و خیطل و هراث گربه کلب سگان

برغوث کیک و نمل و ذرّه مور دهر عالم جهان

قلّت کمی راحت خوشی شرّت بدی ملکت شهی

سودد سری حدث نوی کهنه پیر و بیت کمان

سودد یل

لادغ گزنده یالغ رسا آکل خوران راتع چران

طائر پران ماضی بان جاری روان ساعی دوان

جمع و فریق و قوم و فرق امت و معشر گروه

طالق بله شکوی گله جمجمه کله راعی شبان

غی و ضلالت گرهی بغض و عداوت دشمنی

تلقا جهت قرآن نبی تبیان بیان آیه نشان

ربط و رتق بستن و حل و فتق گشاد

لا تبتئس اندوه مخور نفع است و ضر سود و زیان

صالح نکو طالح تبه کفه پله مدهن دبه

مقول زبان نسوان زنان عائق زبان خرابان

میزاب ناودان و ندی نم شجر درخت

چون ملتجا پناه و ملک شه سریر تخت

کل و جمیع و قاطبه و جمله آن همه

شطر است و نصف نیمه و جزو است و بعض لخت

فیجن سداب و ثوم و قثد سیر و بادرنگ

دبا کدو و قرع ترا و شدید سخت

قثا خیار و سلق چغندر جزر گزر

نعناع پودنه است و اثاث و متاع رخت

خدعت فریب و صبر شکیب و جمال زیب

ذی ولباس کون صون نجد و حظ بخت

ماه شب چهارده بدر دست خوش منش

هاله است و داره سایر فی ماهتاب سخت

سکر مستی و صحو هشیاری

نصر و عون مظاهرت یاری

مبرم و متقن و متین محکم

مظلم و داج و مدلهم تاری

وهن و وهی است سستی لیک

ذل و ذلت هوان و هون خواری

ابتهال

ابتهال و ضراعت و ضرع

استکانت تضرع و زاری

قسم و حلف و یمین سوگند

ذمی و اهل ذمه ذمه‌داری

یاس و حرمان قنوط نومیدی

چون تعطل بطالت بیکاری

قد کیتی قضا عد سکلانی

حرفه پیشه جا سزاواری

ضرب و جلد است و عصو و هرو زدن

ترکیا و دماق و هندوی هادی

ذَبّ و ذمّ است و جنبید سر گزید

قذف و دمی است و شتم و سبّ بدخوای

عرف بوی است و عرف نیکوئی

خوشبوی

مِسک مشک و براثن بیزادی

دقوف و حدس و شعر و علم و فقه و فهم دانائی

خل ۱

غمار و خلد انبوهی حدث چون وحدة تنهائی

عسار و مسکنت چون بؤس و فقر و عیلة درویشی

مخاتم و مکاییل کیلها فیلوله بیدائی

ترة ضغن و ضغینة احنة و حقد و حقو کینه

قیمه

قیمه جونه فاده نافه

قیمه فاده نافه طاقت و قدرت توانائی

آلاء نعمت ضرّ و زحمت بلا هم نعمت و زحمت

کان و کن غطاء پوشش فضیحت فضح رسوائی

رطب خرما و قنوان خوشه عرجون چوب آن خوشه

نخیل و لینة خرما بن چو سلا سیخ خرمائی

ولید ۱

جنین است و ولد بچه چو نجل و نسل نژاد و زه

کهل آن ۱

چو کهلان مرد دو موی و شباب و شیخ برنائی

قبس یکپاره آتش دان و کانون است آتشدان

هبوط است صبب پستی صعود و قمة بالائی

سنام و کتف و جبله چون عریکه اسم کوهانی

فوت شد جوانمردی بصیر چیت بنیاد

ازمیل وشفره مجذا نشکره دان ذکر

پولاد انیث ضدش واسکاف کفشکر

تنحن وتهش کفش ونثا چون ثنا خبر

شکرست دفج وحرکش وکبن اندرون او

سهل دهانش قهبلش وذب وایرنر

خصیه است خایه عاذهاد است وره ناف

ثغره مغاك سینه وتا رمّاعه تار سر

كابوس دان شكاخه وصنابوك ونيدلان

صناغوط ز

جانوم سند وهتالك پرده در

منهاج ومنهج وجدد وقصد راه دان

درد وشربت فی عطش وموردِ آبخور

رق خیلك ورفخی مثك چوقرب عصام بند

شن مشك كهنه باشد صرام چرم كر

فنان ميادو منفر چاك هيچو نیز جع

ميحاة بيل وممسحه مالد فلع تبر

مسواة پنجه منقلد دوزست ومركلنك

باشد شرف زنبرو آكاد ببر زكر

بدع وبديع وبدع نو است وقديم باذ

دیرینه وادیب هر چه ادب هست

خل و خلیل و حب و حبیب و خلم دوست

بجو روعیر و صعده و مسحل چه کور خر

عقعق چه کدم است و حمد نهرش ابه بنش

جعبه جیز و قضبه بود چون کان کیش

اعصار گردباد چو نکبا گز و شمال

بالا جنوب ضد و صبا پرچ دبور ریش

حمی تب و صداع و فؤاد و کباد هست

درد سر و دل و جگر و جرح و قرح ریش

قلاب دل

ظهر است پشت و بطن شکم فروه پوستین

الیه نعامد دنبه شتر مرغ و نعجه میش

حانوت چون دکان شد و حلیت النگه

باشد غراس نشیم و ثرط و دبق سریش

انجل فراخ چشم چو اکحل سیاه پلک

اشهل تو میش چشم شمر چون قرابت خویش

شمع موم و نیف و بهرج ناسره جید سره

شادن و خشف و غزالت و رشا آهو بره

قنبر سو واخت و منجل داش بهم کرد بر

گلستان ماشاست کاو با انبر و منشا داده
شیخ و فانی و یفن هم و هرم پیر است و زال
چیزبون شهله عجوز و دود بیر و شهیره
علو با الاسفل یتی ذیل دامن قصر کوشک
جذم بنیان و اساس اصل و شرف کنگره
مقدم العین است مأق و موق و مؤق و ماق و ماق
کنج چشم و مؤخرش دنبال و هاذل است منخر
جوز کوز و لوز بادام است مجمر خایه دیز
چون سرطراط تا پالوده متمن پوده
هست منظر روی و مرآة و سجنجل آینه

لیک عیسی سنک و موسی دان و حلاق استره
برذعه و قرطاط پتما کندو پالان دان اکاف
مقود افسار است مخلاة و علیقه توبره
وحش دشتی و فراء و سحل کور نر
چون اتان بیدا نماده جحش و تولب کره
عیر و ناهق نر خر است اما اتان ماده خر است
عجل کوساله لیکن جحش و تولب خرکره
چون اکاف و ولیه برذعه پالان خر
مقود افسار است و مخلاة و علیقه توبره
مؤخر العین و لحاظ آن کوشه اش از سوی کوش

کوشد اش از سوی هنی موق ومثاق وماقیا

جمع ان اماق وامواق ومثاق وان یقیں

اشلنا از نهار وز روز شب دیوان کن از تن خنا

پس تفتا اعمال لجح دان ودفث فحش وجماع

ذوث سرکین است لیکن فرث سرکین دده

خص جانب دان ومادج آتش وناصح شتی

لم فاسب کو هر مهر وفلو باشد کره

ختم قران کر بکهف نماید تمام

جمعه از فاتحه تا آخر المائده خوان

سبت انعام بود اول و آخر توبه

در احد یونس است آغاز ومریم پایان

هست اثنین نحل وقصص آخر او

عنکبوت ثلثا نیز صاد است کران

اربعا از زمر و آخرش الرحمن است

در خمیس از سر الواقعه تا ناس بخوان

خارج بیرون جمد یخ وزحلوف چچله

داخل درون طبق تو وضوضا اشتغله

داوغ خربزه آمد وبطیخ خربزه

چون کمک کالد وقرص کلیچه لبا فلک

قنفذ چو خارپشت و سلحفاة سنگ پشت

ضب سوسمار و ضفدع چغز و دلق دله

جبهه چکاد و مفرق فرق و دماغ مغز

ام الدماغ جای دی و جمجمه کله

طلق و مخاض درد زه و غیل شیر حمل

ادره غر و شیری جدری نفطه آبله

وضع آن بچه که آخر طهرش بود علوق

یتن آنکه باژگونه بیاید بقابله

مطبوخ پخته مغرفه کفگیر و قدر جوش

اثفیه دیگپایه و طنجیر پاتله

مشط است شانه دلق کهن منساة عصا

مرط و کسا کلیم بود آدبین چله

سطر است رده بود رقم و خط و سفر چه کتاب

تفتیش و بحث کافتن و فحص و مسئله

منحات رنده باشد و منقار اسکنه

مثقب مته شرک چه بود دام و فخ تله

معیار چه ترازوی زر سنجه هم عمود

شاهین و فلس و کفه چه باشد پل و پله

ملاح کشتی بان و دقل تیر کشتی دان

ملاح ناخدا و دقل تیر کشتی است

مجذاف بیل کشتی و مردی بود خله

آیکه تخت دانا باردان چو ظرف و وعاء
جرب دلیر و مرض خستکی عرض کالا
قیب جامه بودان وجامه دان عیبه
بزدك پرده خبا و کلیم خرد عبا
نمیر آب کوارنده دان وازرق حنا
ثمد عدق کم و بیش و خضاره دان دریا
غدیر چه کو آبی بدشت و قنطره پل
عمیق ژرف بود نهر جوی و نول عطا
حباب کوپله باشد آب معین

نوال له

هیص

نقیض واکده ودیقه شطن رسن چو رشاء
سنان چه سنك فسان ولخاف سنك تنك
رخام سنك تنو نبله سنا استنجاء
تف چه پاشنه سنك است سنك کل سجیل
کر سنك سر مهر وطاحون اثمد است وتجا
عصیر شیره وماعون نکوة ودخث بیوث
سیاع کاه کلت وصعود سر بالا
نقیر ناوه ملاطت کل میان دو خشت
امام چه دره راز راز دان بنا
نهیق بانك حمار و خوار بانك بقر

بناوه له

صهیل فرس صلصله است بانگ ددا

نعیب بانگ کلاغ وطنین بانگ مگس

نباح بانگ سگ وبانگ کرکجیت عوا

هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم

ضباح بانگ روبه وعوعاست بانگ اوی

وجیز وملخص بود مختصر

سوی جز نغم ادی الامکر

کابن وکاه وگاهی کاه

وگه بمعنی کماند خبر

ایا وهیا ای ویا همچنین

چو یا ایها ای بود ای پسر

نوعهای لغت زمن بشنو

اولا اصلیست همچو عماد

پس مولد چو ضفدع وطاجن

باز تنجین وطاجن ای استاد

وز معرب شناس ضنج ودلق

یلمق وقش وهوج است باد

وز معجم سخی وکسوت وفرق

عدل ونبض ودوام واستعداد

نبل وشف ذفر وديت وناى جون

قو وظن بيع وخفيه از اضداد

مشترك جاديداسته عين ودجا

مترادف جنان وقلب وفؤاد

مختلف درميان عرب وعجم

جي دوجوذ وطاس وطشت افتاد

عسل بردد احقيقت دان

ادى وفرد امجاز دان بدا

وغ ودجله بقلة الحمقا

خرفه دان فرد وفنفره تنها

معمانست وفا وحركرمي

دفهيه واست وبرد وقره سرما

صرصرانست شتركركوهان

ثعلبان دوبد وتعال بيا

ودد كل دان وهند باكينه

ادج وطب وعنق بويا

نعم وجش جاديای وسبع

دد وجانور دشت وداوسرا

عجز هست وولیه ردف سرین

مثل وکفو است وند وشبه همتا

ناس و انس و اناس آدمیان

پدر و مادر آدم و حوا

خس چه کاه و سعتر آویشن

میسویند دوخ را حلفاء

مورد را آس و سولد احماص

حلبه شملید و هست داب کما

قوو بسر است و طلع بر نیب

خوشه غوره شکوفه خرما

آویشن

